

بررسی تطبیقی قابلیت تبیین سیاسی رهیافت نهادگرایی و رهیافت فطرت‌گرا (سیاست متعالیه)

zare6565@yahoo.com

مجتبی زارعی/ استادیار اندیشه سیاسی اسلام دانشگاه تربیت مدرس

دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۱۰ - پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۲۸

چکیده

رهیافت نهادگرایی، یکی از رهیافت‌های مهم در عرصه اندیشه‌ی سیاسی، به شمار می‌رود که علاوه بر قابلیت تبیینی، می‌توان آن را یکی از دیرپاترین روش‌های تبیینی اندیشه‌ی سیاسی دانست. این رهیافت را می‌توان به دو شعبه نهادگرایی قدیمی و نهادگرایی جدید، تفکیک کرد. بررسی تاریخ تحولات رهیافت نهادگرایی، به طور همزمان، مشتمل بر پژوهشی در رابطه با تاریخ اندیشه‌ی سیاسی نیز می‌باشد. رهیافت سیاسی فطرت‌گرا را نیز می‌توان صورت‌بندی سیاست بنا بر استلزامات مبانی اسلام، تعریف کرد. دستاورد مقایسه تطبیقی میان رهیافت نهادگرایی و رهیافت سیاسی فطرت‌گرا، بیان قدرت تبیینی رهیافت سیاسی فطرت‌گرا و یادآور شدن خطاهای نظری نهادگرایی است. این پژوهش با روشی تحلیلی، تفسیری و مقایسه‌ای صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: نهادگرایی، اندیشه‌ی سیاسی فطرت‌گرا، امر سیاسی، اخلاق.

سیاست نسبت به فضا‌های اندیشگانی‌ای که در آنها مورد تعریف و تفحص قرار می‌گیرد معانی و دلالت‌های متفاوتی دارد. هریک از این فضا‌های اندیشگانی، امکانات معینی را برای سیاست در نظر می‌گیرند و تعریف هریک از آنها، نیز محدودیت‌هایی برای سیاست دارد. هر رویکردی در مورد سیاست، باید امکان پاسخگویی به یک مجموعه از پرسش‌های بنیادی را داشته باشد؛ چرا که سیاست، منظومه‌ای است که در آن انسان و جامعه و مرادوات آنها با یکدیگر صورت‌بندی می‌شوند. اندیشهٔ سیاسی، آن اندیشه‌ای است که اولاً، تعریفی وجودشناختی از انسان به دست دهد و در باب شرایط سعادت و خوشبختی او به بحث بنشیند. ثانیاً، برای نیل به آن سعادت و خوشبختی نیز مسیرهایی را تصویر کند. با این حال، هر اندیشه‌ای که در باب تبیین انسان و شرایط وجودی او مدعی شود که می‌تواند در جایگاه «اندیشهٔ سیاسی» قرار گیرد، باید از هستی‌شناسی و روش‌شناسی معینی بهره‌مند باشد و بتواند صورت‌بندی حیات انسان را فراهم آورد. تفاوت‌های هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه را می‌توان مبنای تمایز اندیشه‌های سیاسی مختلف، از یکدیگر دانست. به همین دلیل توسل به این دو مفهوم، می‌تواند یاریگر پژوهش‌های تطبیقی اندیشه‌های سیاسی باشد. از جملهٔ مهم‌ترین تمایزات میان اندیشه‌های سیاسی، تعاریفی است که هریک از آن اندیشه‌ها در زمینهٔ رابطهٔ میان «فرد» و «اجتماع» به دست می‌دهند. اندیشهٔ سیاسی باستان، مثلاً فلسفهٔ سیاسی / رسطو، اصالت را به «جامعه» می‌دهد و آن را به لحاظ وجودی، مقدم بر انسان می‌داند (NE, 1280, b31). در حالیکه عمدهٔ فلسفه‌های سیاسی، که پس از دوران موسوم به روشنگری، در غرب ظهور پیدا کردند، در زمینهٔ رابطهٔ میان فرد و اجتماع، اصالت را به «فرد» می‌دهند و فرد را استلزام وجودی جامعه در نظر می‌گیرند (باتامور، ۱۳۵۷، ص ۴۶). هریک از این بینش‌های سیاسی، تلقی متمایزی از «سیاست»، «فرد» و «جامعه» دارند. برای مثال، / رسطو انسان را به صورت «حیوان ناطق» تعریف می‌کند و جدای از «مدینه» برای انسان شأن وجودی قائل نیست. فردگراها نیز عمدتاً انسان را سوژه‌ای عقلانی دانسته‌اند که مواجههٔ او با جهان واقع، برآمده از استلزامات «عقل» است.

بی‌شک اندیشهٔ اسلامی نیز منبع خیل بسیاری از «اندیشه‌های سیاسی» است که هریک از آنها با یکدیگر متفاوت می‌باشند. دغدغهٔ اصلی متن پیش‌رو، نه بررسی و تبیین اندیشه‌های سیاسی متفاوت برآمده از اندیشهٔ اسلامی، بلکه تمرکز بر اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا می‌باشد. در اندیشهٔ مذکور، انسان موجودی متعالی است و پاسخ این اندیشه به پرسش «انسان چیست؟» این است: «الانسان حی متأله». «تأله» مصدر باب تفاعل از «الاه» و در لغت به معنای تعبد و تنسک است. متأله کسی است که «الاه» به لحاظ فلسفی، شرط وجودی او می‌باشد. صدرالمتألهین در صفحهٔ چهارم از کتاب «المظاهر الالهیه» مفهوم «تأله» را با نظریهٔ همانند شدن انسان با خداوند، پیوند می‌دهد. (صدرالمتألهین، ۱۳۷۸، ص ۴). مسلماً اندیشهٔ سیاسی برخاسته از این مبنای فلسفی، چه با اندیشهٔ جامعه‌گراها و چه با اندیشهٔ فردگراها، تمایزات بنیادی خواهد داشت. یکی از رسالت‌های این متن بررسی همین تمایزات می‌باشد.

«نهادگرایی»، رهیافتی در اندیشهٔ سیاسی است که هستی سیاسی را از قیل رابطهٔ میان «فرد» و «نهاد» تبیین می‌کند. با توجه به اینکه نهادگرایی از دیرباز تا کنون، فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت گذاشته است، در هر دورهٔ تاریخی، تعریف خاصی به خود گرفته است. در حالی که در نهادگرایی قدیمی، عمدتاً اصالت به «جامعه» می‌داد، در نهادگرایی جدید، «فرد» این جایگاه را به خود اختصاص داده ناست. به همین دلیل، دلالت‌های سیاسی این دو دسته از نهادگرایی، با یکدیگر متفاوتند. در این متن، ابتدا دو رهیافت نهادگرایی جدید و قدیم و نیز اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا را معرفی، آنگاه امکانات سیاسی هر دوی این اندیشه‌های سیاسی را با یکدیگر مقایسه و نیز امکانات وجودشناختی هریک از آنها را در حوزهٔ سیاست، با یکدیگر مقایسه خواهیم کرد. انتخاب نهادگرایی از این‌رو، است که در این رهیافت، هم موضوع «اصالت جمع» و هم موضوع «اصالت فرد» مدخلیت دارد. و از این‌رو، نیز تبیین نهادگرایی، به طور تلویحی مشتمل بر تبیین بخشی از تاریخ علوم سیاسی می‌باشد. با توجه به اینکه متن پیش‌رو، رسالت اصلی خود را واکاوی امکانات سیاسی اندیشهٔ فطرت‌گرا در مقام مقایسه با سایر رهیافت‌های سیاسی می‌داند، به همین دلیل نهادگرایی، یکی از رهیافت‌های قابل توجهی است که می‌تواند در جایگاه این پژوهش تطبیقی جای گیرد. به علاوه، نهادگرایی از معدود رهیافت‌های سیاسی به شمار می‌رود که در طول زمان و علی‌رغم انتقادات عمده‌ای که بر آن وارد شده، توانسته است که خود را با شرایط متغیر سیاسی تطبیق دهد و کماکان زنده بماند.

الف. رهیافت نهادگرایی در اندیشهٔ سیاسی

پیشینهٔ پرسش در مورد چیستی نهادهای حکومتی و اینکه چنین نهادهایی، چگونه در زمینهٔ ساختارمند کردن رفتار افراد، اعم از حکومت شوندگان و یا حکومت کنندگان، در راستای نیل به اهداف والایتر، دست اندرکار بوده‌اند، می‌توان تا دوران باستان و اندیشه‌های اولیهٔ در رابطه با زندگی سیاسی، رصد کرد. ماهیت بی‌ثبات و متلون رفتار فردی و لزوم سامان‌دهی این رفتار در راستای اهداف جمعی، از نخستین دلایل الزام ایجاد نهادهای سیاسی به شمار می‌رود. نخستین فیلسوفان سیاسی، سعی در شناساندن و بررسی نهادهایی را داشتند که قادر بودند امر حکومت‌داری را ارتقا بخشند و توصیهٔ فیلسوفان، در راستای الگو قرار دادن چنین نهادهایی، به منظور سامان دادن سایر نهادها بود (ارسطو، ۱۹۹۶، ص ۵۸-۴۷). با اینکه چنین توصیه‌هایی با زبانی هنجاری بیان شده‌اند، و در نگاه اول، بررسی نهادها در آنها چندان مشهود نیست، اما آن فیلسوفان، «اندیشهٔ سیاسی» را با تحلیل سیستماتیک نهادها و تأثیر آنها بر جامعه شروع کردند.

در ادامه سنت تحلیل نهادی از طریق اندیشمندان سیاسی دیگری دنبال شد. به‌عنوان نمونه، آلتوسیوس (جان سالیسبوری) در تلاش بود تا نقش نهادهای حکومتی در جوامع بزرگ را با استفاده از یک دستگاه مفهیمی، به هم پیوسته، مورد بررسی قرار دهد. توماس هابز، در خلال دوران فروپاشی زندگی سیاسی در دورهٔ جنگ‌های داخلی انگلستان می‌زیست. وی همچنان بر این باور بود که وجود نهادهایی قدرتمند، برای در امان نگاه داشتن انسان‌ها از شر ذاتی‌شان، اجتناب‌ناپذیر است. جان لاک، با توسعهٔ ایدهٔ قرارداد اجتماعی و

همچنین، مطرح کردن مفهوم نهادهای عمومی، گام در مسیری نهاد که به ساختارهای دموکراتیک‌تری می‌انجامید (هوکر، ۱۹۶۵، ص ۱۴۵-۱۵۸). مونتسکیو، با معرفی ایده تعادل در میان ساختارهای سیاسی، راه را برای بنیان نهادن نظریه آمریکایی تقسیم قوا، به منظور کاهش خطرات بالقوه حکومت استبدادی هموار کرد (فونتانا، ۱۹۹۴، ص ۷۸). فهرست این اندیشمندان سیاسی قابل توسعه است اما نکته محوری در تمامی آنها، این است که ریشه‌های اندیشه سیاسی در تحلیل و طراحی نهادها نهفته است.

شاید تعریف نهادگرایی به صورت بلاواسطه ممکن نباشد؛ چرا که این مفهوم، شامل جنبه‌های متعددی از شاخصه‌های اندیشه سیاسی است که بیان تمامی این جوانب، در یک تعریف واحد، کار بسیار دشواری خواهد بود. برای غلبه بر این دشواری، می‌توان به جای درگیر شدن در مناقشات تعریف‌ها، نهادگرایی را به شاکله‌های اصلی آن تفکیک کرد؛ شاکله‌هایی که عمدتاً بر روی اصالت آنها توافق عام وجود دارد و آنگاه با تبیین هریک از آن شاخصه‌ها و در کنار هم قرار دادن آنها، در تلاش برآمد تا تصویری پازل‌گونه از نهادگرایی به دست داد.

۱. جوانب و شاخصه‌های نهادگرایی قدیمی

با وجود غنای انگاره‌ها و قدرت توصیفی مجموعه آثاری که در زمینه نهادگرایی قدیمی به رشته تحریر درآمده‌اند، به نظر می‌رسد که دیدگاه‌های معاصر در علوم اجتماعی، مبانی نظری و انگیزشی متفاوتی نسبت به نسخه قدیمی این رهیافت اتخاذ کرده‌اند. علاوه بر این، روش‌شناسی نهادگرایی قدیمی، بر این اصل استوار است که ناظری آگاه و هوشمند در صدد بر می‌آید تا با بهره‌گیری از مفاهیمی غیرانتزاعی، نسبت به توصیف و فهم جهان سیاسی خود اقدام کند. شمار قابل توجهی از اندیشمندان از قبیل کارل فردریش، جیمز برایس، هرمان فاینر و ساموئل فاینر متعلق به نحله نهادگرایی قدیمی می‌باشند (آپر، ۱۹۹۱، ص ۴۶۳-۴۷۰). دغدغه‌های این متفکران سیاسی، نسبت به آن دسته از متفکرانی که خود را منتسب به نهادگرایی جدید دانسته‌اند، بسی متفاوت است. شاخصه‌های اصلی نهادگرایی قدیمی، که می‌توان آنها را از خلال نوشته‌های متفکران مذکور، استخراج کرد، عبارتند از: قانون‌گرایی، ساختارگرایی، کل‌گرایی، تاریخ‌گرایی و اعتقاد به تحلیل هنجاری.

قانون‌گرایی

نخستین شاخصه‌ای که از خلال بررسی مکتب «نهادگرایی قدیمی» قابل شناسائی است، محوریت قانون و نقش مرکزی آن در حکومت است. قانون، عنصر اساسی حاکمیت در اروپای قاره‌ای به شمار می‌آید. علاوه بر این، در سنت آنگلو-آمریکن نیز نقش مهمی را عهده‌دار گردیده است. قانون، همچنان که در صورتبندی عرصه عمومی نقش غیر قابل انکاری دارد، عنصری است که حکومت به وسیله آن، بر رفتار شهروندان خود تأثیرگذار است. از این‌رو، که مطالعه نهادهای سیاسی، به طور همزمان، مطالعه قانون خواهد بود. بیان اهمیتی که مطالعه قانون، در کار یک نهادگرا دارد، مستلزم پژوهشی همه‌جانبه است و بررسی‌های تاریخی عمیقی را می‌طلبد. به‌عنوان اثری در این رابطه، می‌توان به کتاب *مشروطه فرانسوی*، اثر آلبرت برادرریک اشاره کرد (برادرریک، ۱۹۷۰). او در این کتاب،

اندیشه‌های مجموعه‌ای از مشروطه‌خواهان فرانسوی، متعلق به مکتب قانون‌گرایی را مورد بررسی قرار می‌دهد. این مکتب واکنشی بود در مقابل ایدهٔ قانون طبیعی، که یکی از مباحث محوری در مطالعات مرتبط با قانون در فرانسهٔ آن زمان به شمار می‌رفت. این مکتب، در صدد بود که قانون را با رهیافتی تجربی‌تر مورد خوانش قرار دهد. چنین رهیافتی، بر این امر دلالت داشت که قانون، بر ساختهٔ بشر است. علاوه بر این، یک واقعیت تجربی است که از خلال آن، می‌توان به چگونگی تصمیم‌گیری افراد به وسیلهٔ ابزارهای نهادی پی برد. در چنین وضعیتی، قانون یک نهاد به‌شمار می‌رفت که شیوه‌های چگونه عمل کردن را نشان می‌دهد. از این لحاظ، وجهه‌ای هنجاری به خود می‌گرفت (برادریک، ۱۹۷۰، ص ۲۶۶-۲۸۳).

ایدهٔ قانون تجربی، که در نوشته‌های اندیشمندان فرانسوی نمود یافت، با مفهوم قانون عرفی (Common Law)، که در آثار اندیشمندان انگوساکسون وجود داشت، کاملاً در تعارض بود. قانون در این مکتب فرانسوی، عنصری تکاملی به شمار می‌رفت که در طول زمان ارتقا یافته است و باید مورد خوانشی نهادی قرار گیرد. قانون، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصری که دولت جدید را قادر می‌ساخت که عملکردی مؤثر داشته باشد، محل اعتبار قرار گرفت.

ساختارگرایی

دومین جنبهٔ نهادگرایی قدیمی، ساختارگرایی است که در آن، رفتارهای انسان، تعین خود را از ساختارها می‌گیرند. ایدهٔ تعیین‌کنندگی ساختارها، یکی از نقاط اصلی اختلاف مابین ساختارگرایان، و رفتارگراها به شمار می‌رود. ساختارگراها، عمدتاً هیچ اهمیتی برای رفتارهای فردی [در زمینهٔ تحلیل اجتماعی] قائل نیستند. شاید تنها استثناء در این مورد، نقش شخصیت‌های برجستهٔ تاریخی در زمینهٔ تغییر مسیر رویدادهای جهانی است. در چارچوب ساختارگرایی، اگر یک محقق بتواند همهٔ جوانب ساختار را مورد بررسی قرار دهد، قادر خواهد بود که بر اساس یافته‌های خود، رفتار سیستم‌ها را پیش‌بینی کند.

ویژگی ساختارگرایی در نهادگرایی قدیمی، تمایل این مکتب به تمرکز بر شاخصه‌های نهادی عمدهٔ سیستم‌های سیاسی فارغ از اشکال آنها، اعم از ریاستی یا پارلمانی و فدرالی یا متمرکز است. تعریف هر یک از این شیوه‌های حاکمیتی در نهادگرایی قدیمی، مبتنی بر گزاره‌های رسمی و نهادی هستند. در نهادگرایی قدیمی، تلاشی در جهت بسط انواع شیوه‌های حاکمیتی و تعریف آنها، اعم از شیوه‌های حاکمیتی مبتنی بر اصناف (کورپوراتیستی) و دموکراسی رضایتی صورت نگرفته است. این را می‌توان یکی از نواقص نهادگرایی قدیمی و انعطاف‌ناپذیری آن دانست. علی‌رغم چنین انتقاداتی که بر نهادگرایی قدیمی و رویکرد رسمی - قانونی آن و همچنین، مخالفت این رهیافت با «نظریه» وارد می‌شود، اندیشمندانی که در این حوزه به فعالیت پرداخته‌اند، اقدام به بسط نظریه‌هایی نموده‌اند که می‌توان گفت: مطالعات تجربی در مورد حکومت را احیا کرده‌اند. به‌عنوان نمونه، می‌توان به کارل فردریش اشاره کرد که علی‌رغم اینکه جزء اندیشمندان متعلق به

نهادگرایی قدیمی دانسته می‌شود، اما با تعاریفی که از حکومت به دست داده، راه را برای بسط تئوری در این حوزه هموار کرده است (فردریش، ۱۹۵۰، ص ۲۷۴).

تأکید نهادگرایی قدیمی بر ساختارهای رسمی حکومت موجب شده است که اندیشمندان مدرن علوم سیاسی، از یک جنبه دیگر نیز بر آن حمله کنند. منتقدان مدرن نهادگرایی قدیمی، بر این باورند که روش فرمالیستی این رهیافت، که تنها به ساختارهای رسمی حکومت‌ها می‌پردازد، بسیاری از ویژگی‌های غیر رسمی سیاست را از نظر دور می‌دارد. به عقیده این منتقدان، نهادگرایان قدیمی، بررسی عملکرد حکومت‌ها را تنها به بررسی سازمان‌های رسمی حکومت منحصر ساخته بودند و در نظر آنها برای مثال، پارلمان، قانون را به وجود می‌آورد و قوه مجریه نیز آن قانون را اجرا می‌کرد. روش فرمالیستی نهادگرایی قدیمی، نمی‌توانست کاربرد چندانی در کشورهای کمتر توسعه یافته، که ساختارهای حکومتی در آنجا به اندازه کشورهای غربی ارتقا نیافته بودند، داشته باشد (آلموند و کولمن، ۱۹۶۰، ص ۶۵۲۰). به زعم آلموند و کولمن، علوم سیاسی برای اینکه بتواند به یک دید جامع‌تر مجهز باشد و دامنه تحقیقی خود را به یک جهان بزرگتر توسعه دهد، این رشته باید از رهیافت‌های نظری متفاوتی استفاده کند تا بتواند هر سیستم سیاسی‌ای را مورد بررسی قرار دهد (همان).

کل‌گرایی

نهادگرایی قدیمی را می‌توان رهیافتی تطبیقی دانست. از آنجایی که نهادگرایی قدیمی، رسالت خود را پژوهش‌های رسمی - قانونی نهادهای یک سیستم سیاسی می‌داند، بررسی تطبیقی اجزای این سیستم‌ها، همواره یکی از شاخصه‌های این رهیافت به شمار آمده است. بررسی‌های تطبیقی این رهیافت معطوف به کلیت یک سیستم است و اندیشمندان این حوزه به جای تمرکز بر زیرسیستم‌های یک نظام سیاسی همچون سیستم قضایی، توجه خود را بر کل آن نظام سیاسی متمرکز می‌کنند. چنین رویکردی، با روش الگوهای معاصر، که در صدد بر می‌آیند تا زیرسیستم‌هایی از قبیل نهاد قانونگذاری را با نهاد بوروکراسی مورد بررسی تطبیقی قرار دهند، در تقابل قرار می‌گیرد. نهادگرایان قدیمی، بر این باورند که سیستم زمانی معنادار خواهد بود که کلیه این زیرسیستم‌ها را در ارتباط با یکدیگر و با نگاهی کل‌نگرانه در نظر بگیریم.

در دیدگاه کل‌نگرانه نهادگرایی قدیمی، همچنان بررسی ساختارهای رسمی و قانون اساسی را مشاهده می‌کنیم. علاوه بر این، دیدگاه کل‌نگرانه موجب ایجاد تمایزاتی نسبت به رویکردهای پیشین یعنی قانونگرا و ساختارگرا می‌شود. در دیدگاه کل‌نگرانه، کشورها به‌عنوان سیستم‌هایی مجزا نسبت به یکدیگر در نظر گرفته نمی‌شوند. فرایند حاکم بر مطالعات معاصر نظام‌های سیاسی در این راستاست که یک نهاد مشخص، در یک کشور را با نهاد معادل آن، در کشور دیگر مورد بررسی تطبیقی قرار می‌دهند. در این راستا، به واقعیت سیاسی متفاوت در دو کشور هیچ توجهی نمی‌شود. در این شیوه بررسی، امکان تعمیم نظری وجود نخواهد داشت؛ چرا که در چارچوب آن، هر کشوری به صورت یک واحد مجزا و منحصر به فرد در نظر گرفته می‌شود.

نهادگرایی قدیمی، دانشمندان علوم سیاسی را ترغیب می‌کرد تا کناکش، مابین پدیده‌های متفاوت سیاسی را در نظر بگیرند و به چگونگی نمود آنها، در فضای سیاسی نیز توجه داشته باشند. ویژگی مشترک رهیافت‌های متفاوتی که تحت عنوان «نهادگرایی جدید» معروفند، این است که حیات سیاسی را از پس زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی خود منتزع می‌سازند. حیات سیاسی در این رهیافت‌ها، برآمده از انتخاب‌های بازیگران خودمختار، سیاسی خواهد بود. ایده راهبر نهادگرایی قدیمی، تأکید بر درهم تنیدگی‌های فضای سیاسی (گرانووتر، ۱۹۹۲، ص ۸۷)، در مقابل ایده خودمختاری بازیگران سیاسی در نهادگرایی جدید است.

یکی دیگر از پیامدهای تمرکز بر کلیت یک نظام سیاسی، تمایل به تعمیم‌های نظری در دیدگاه کل‌گرایی است. به همین دلیل، پرداختن نظریه‌ای جامع در این دیدگاه، بسیار دشوار خواهد شد. اگر اندیشمندان، کل سیستم سیاسی را همچون نظامی یکپارچه در نظر بگیرند، آنگاه امکان سیاست‌های تطبیقی، که یکی از مبانی اصلی مطالعات توسعه در علوم سیاسی است، از بین خواهد رفت. پژوهش‌ها در مقیاس میانی (Middle Range) را که از مبانی سیاست‌های تطبیقی است، در نهادگرایی قدیمی کمتر می‌توان سراغ گرفت.

تاریخ‌گرایی

غالب اندیشمندان مرتبط رهیافت نهادگرایی قدیمی، در صددند تا پژوهش‌های خود را بر مبنای تاریخی استوار سازند. این اندیشمندان، سعی داشته‌اند تأثیر وضعیت‌های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی حال حاضر را بر نظام سیاسی نشان دهند، از یک سو در تلاشند تا این نظام سیاسی را به‌عنوان بخشی از یک فرایند تاریخی تبیین کنند. دلالت ضمنی چنین پژوهش‌هایی، این است که برای درک شیوه عملکرد نظامی سیاسی در یک کشور، باید شاخصه‌های تاریخی‌ای موجد آن نظام را در نظر گرفت. از سوی دیگر، رفتارهای فردی، که در نزد نهادگرایان قدیمی غالباً به رفتار نخبگان سیاسی اتلاق می‌شود، برآمده از پیشینه تاریخی افراد و منافع آنها، که در طول تاریخ دچار تغییر و تحول شده‌اند، می‌باشد.

در این بررسی‌های تاریخی، به کناکش بین سیاست‌ها و فضای اجتماعی - اقتصادی توجه می‌شود. در حالی که علوم سیاسی جدید، این کناکش‌ها را تنها از یک زاویه می‌نگرد، اما در چارچوب رهیافت نهادگرایی قدیمی، به تأثیر دوجانبه جامعه و نظام سیاسی بر یکدیگر توجه می‌شود. همچنان که کنش‌های نظام سیاسی بر جامعه تأثیر می‌گذارد، کنش‌های جامعه نیز نظام‌های سیاسی را صورتبندی می‌کند. در نگاه اول، ممکن است سخن گفتن از مدخلیت تاریخ در درک سیاست‌های یک کشور، چندان مناقشه برانگیز نباشد، اما پژوهشگران علوم اجتماعی جدید، تا حدی به مقابله با آن برخاسته‌اند. از نظر این پژوهشگران، در فهم رفتارهای سیاسی معاصر، توجه به تاریخ هیچ الزامی نخواهد داشت. در رهیافت‌های فردگرایانه‌ای همچون انتخاب عقلانی، تصمیم‌های افراد بر اساس محاسبه منطقی سود و زیانی که انجام یک عمل ممکن است در

پی داشته باشد، صورت می‌گیرد. در این راستا، تأثیرهای تاریخی‌ای که ممکن است مبنای چنین محاسباتی قرار گیرند، در نظر گرفته نمی‌شوند (باتیس، ۱۹۸۸، ص ۳۸۷-۳۹۰).

اعتقاد به تحلیل هنجاری

نهادگرایان قدیمی، در صدد بودند تا یک عنصر قدرتمند هنجاری را به پژوهش‌های خود وارد کنند. هم‌چنانکه نهادگرایان قدیمی در تلاش بوده‌اند تا گزاره‌های توصیفی خود را در مورد حکومت، با موضوع «حکومت خوب» مرتبط سازند. این تلاش‌ها، مشخصاً در آثار جنبش ترقی خواه آمریکایی نمود می‌یابند، اما در آثار سایر اندیشمندان نهادگرایی قدیمی نیز وجود دارد. همین عنصر هنجاری، در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، یعنی در آن زمان که علوم سیاسی در تلاش بود تا بین واقعیت و ارزش، تمایزی قاطع برقرار کند و پژوهش‌های علمی را صرفاً در مورد واقعیت‌ها ممکن بداند، مورد حمله‌های بسیاری قرار گرفت. از آنجایی که هنجار، یکی از اصول اساسی رهیافت نهادگرایی به‌شمار می‌آید و نهادگرایان، عمدتاً درگیر مباحثی همچون ارزش و هنجار هستند، در دهه‌های مذکور مورد حمله انتقادی عظیمی قرار گرفتند و آثار آنها غیرعلمی دانسته شد. البته باید در نظر داشت که مراد از «غیر علمی» بودن نهادگرایی را با در نظر داشتن تعریفی که «پوزیتیویست‌ها» از علم به دست داده‌اند، مورد توجه قرار داد (استورینگ، ۱۹۶۲، ص ۴۳). برای نهادگرایان قدیمی، تمایز واقعیت - ارزش، آن‌گونه که برای پوزیتیویست‌ها مهم بود، محلی از اعتبار نداشت و به زعم نهادگرایان قدیمی، چنین تمایزی هیچ‌گونه سختی با حیات اجتماعی نداشت. در نظر نهادگرایان قدیمی، این دو وجه از زندگی یعنی واقعیت و ارزش، در تعامل با همدیگر یک کلیت را تشکیل می‌دهند که از آنجا می‌توان به تفسیر و ارتقای مفهوم حکومت، اقدام کرد.

از این‌رو، نهادگرایی قدیمی، دارای چنان وسعتی به لحاظ مباحث مورد بررسی بوده است که می‌توان گفت: ردپای غالب مناظرات و جدل‌های درگرفته در باب اندیشه سیاسی را می‌توان در آن سراغ گرفت. از کل‌گرایی و ساختارگرایی گرفته، که بخش مهمی از تاریخ اندیشه سیاسی به‌شمار می‌روند، تا هنجارمندی و تاریخ‌گرایی، همگی به نوعی بخشی از وجوه رهیافت نهادگرایی به‌شمار می‌روند. دقیقاً به همین دلیل این رهیافت، شامل امکانات نظری و عملی، بسیار عمده‌ای برای اندیشه سیاسی، بوده است. اگر بتوان این امر را اثبات کرد که فطرت‌گرایی نیز می‌تواند متضمن رهیافتی سیاسی باشد که ضمن اینکه قابلیت صورتبندی مسائل برآمده از امر سیاسی را دارا است، توانایی پاسخگویی به سؤالات متوجه رهیافت نهادگرایی را نیز دارد، آنگاه می‌توان از رهیافتی اسلامی در اندیشه سیاسی سخن گفت که امر سیاسی در میان مسلمانان را با استلزامات برآمده از اندیشه اسلامی، صورتبندی می‌کند. پیش از اهتمام در اثبات این امر، نهادگرایی جدید را نیز به اجمال بیان خواهیم کرد. نهادگرایی جدید را می‌توان تلاش متفکران نهادگرا برای مطابقت با شرایط متلون سیاسی دانست. در پی رواج رفتارگرایی و نظریه انتخاب عقلانی در عرصه علوم سیاسی، انتقادات بسیار زیادی متوجه رهیافت نهادگرایی، به‌ویژه اعتقاد آن به «ارزش» و «هنجار» شد. متفکران نهادگرا، با

بهره‌گیری از مبانی اصلی نهادگرایی و تلاش برای در هم آمیختن این مبانی، با یافته‌ها و دستاوردهای جدید سیاسی، رهیافت نهادگرایی جدید را معرفی نمودند.

نهادگرایی جدید: تقابل با نظریات رفتارگرایی و انتخاب عقلانی

در خلال دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، انقلابی در عرصه علوم سیاسی به وقوع پیوست. نفوذ آرای رفتارگرایان، به تحلیل‌های سیاسی و ظهور رهیافت‌های رفتارگرایی و انتخاب عقلانی، از بارزترین نشانگان انقلاب مذکور به شمار می‌رفتند. این دو رهیافت، در صدد برآمده بودند تا از اهمیت نهادگرایی، به‌عنوان شاخص‌ترین رهیافت اندیشه سیاسی، بکاهند. آنها معتقد بودند: نهادگرایی به طور خاص و به طور کلی، علوم سیاسی تا بدین زمان، غیرعلمی بوده‌اند و توانایی پیش‌بینی رویدادهای محتمل را نداشته‌اند. مراد آنها از علوم سیاسی «علمی»، دانشی بود که با تجزیه و تحلیل رفتارهای مشابه افراد و سازمان‌ها، می‌تواند که چگونگی عملکرد آنها را در آینده پیش‌بینی کند. از جمله مهم‌ترین نظریه‌هایی که به شدت از رهیافت‌های انتخاب عقلانی و رفتارگرایی، متأثر بود و در دوره‌هایی مبدل به نظریه غالب سیاسی در عرصه جهانی شد، کارکردگرایی ساختاری است. کارکردگرایی ساختاری بر این باور است که همه سیستم‌های سیاسی، مؤلف به انجام یک مجموعه کارکردهای مشابه‌اند و تفاوت‌های این سیستم‌ها، به این امر بر می‌گردد که کدام ساختارها، این کارکردها را به انجام می‌رسانند. در این رهیافت، همچنین به چگونگی تکامل این ساختارها در کشورهای مختلف پرداخته می‌شود. علاوه بر این، یکی از نکات محوری در مورد کارکردگرایی ساختارگرا، اعتقاد این رهیافت به ایده «تکامل» است (ویاردا، ۱۹۹۱، ص ۱۴۷). بر این اساس، همچنان‌که نظام‌های سیاسی در طول زمان، ارتقا پیدا می‌کنند، به لحاظ ساختاری از یکدیگر متمایز می‌شوند. همچنین، سرنوشت محتوم همه این نظام‌ها این است که به مرور، به سکولاریسم فرهنگی خواهند رسید. چنین دیدگاه‌هایی راه را برای اشاعه اروپا و غرب محوری، هموار کرد و استدلال توجیهی مناسبی برای سیاست‌های پسااستعماری، فراهم آورد. اگر تقدیر کشورهای به اصطلاح عقب‌مانده نیز این است که پای در همان مسیری بگذرانند که پیشتر توسط کشورهای به اصطلاح توسعه یافته، پیموده شده است، از این‌رو، تسریع این فرایند از سوی کشورهای توسعه یافته، که در اشکال استثمار و بهره‌کشی نمود می‌یابد، منطقی می‌نماید. تأکید بر پیشینه کردن نفع شخصی و باور به ایده تکامل، مبنای نظری رفتارگرایی و انتخاب عقلانی است. این مبانی نظری، منبع توجیهی استعمار و استثمار بوده‌اند (کریشنا، ۲۰۰۹، ص ۱۲).

نهادگرایی جدید، که آن را می‌توان احیای رهیافت نهادگرایی قدیمی در اندیشه سیاسی دانست، در تقابل با چنین دیدگاه‌هایی رخ داد. نهادگرایی جدید، در همان آغاز ظهور، کار خود را با انتقاد از رهیافت‌های رفتارگرایی و انتخاب عقلانی آغاز کرد. آرای جیمز مارش و یوهان اولسن، که نام جنبش نهادگرایی جدید به پیشنهاد آنها بوده است، در مورد اینکه نظریه سیاسی تجربی، چگونه باید باشد، از نخستین مطالعات نهادگرایی جدید به شمار می‌رود. مارش و اولسن، بر این باور بودند که رفتارگرایی و انتخاب عقلانی، مطالعات سیاسی را به انحراف کشانده است و

نهادگرایی راه خروج از این بیراهه خواهد بود (مارش و اولسن، ۱۹۸۴). به زعم مارش و اولسن، رهیافت‌های انتخاب عقلانی و رفتارگرایی، مبتنی بر یک نوع تقلیل‌گرایی منحط می‌باشند و همواره در تلاشند تا رفتار جمعی را به مجموع رفتار تک تک افراد، فرو کاهند. علاوه بر این، رهیافت‌های رفتارگرایی و انتخاب عقلایی، اقدامات جمعی را با توجه به انتخاب‌هایی که افراد جداگانه انجام می‌دهند، صورت‌بندی می‌کنند و به تأثیر هنجارها، قواعد و ارزش‌هایی که نهادها وضع می‌کنند و انتخاب‌های افراد متأثر از آنهاست، توجهی ندارند. مارش و اولسن در همین زمینه می‌نویسند:

باور مشترک رفتارگرایی و انتخاب عقلانی بر این اساس است که نتایجی که اقدامات جمعی در پی دارند، برآمده از کناکش پیچیده مابین بازیگران فردی است؛ این ایده که انتخاب‌های جمعی را بر آمده از انتخاب‌هایی که افراد خودمختار صورت می‌دهند بدانیم، ادعایی گزاف و چه بسا مخرب خواهد بود (مارش و اولسن، ۱۹۸۹، ص ۴).
به اعتقاد متفکران نهادگرایی جدید، کنش جمعی، که برای اقتصاددانان مبدل به یک معمای لاینحل شده بود، باید محور اصلی فهم حیات سیاسی باشد. آنها معتقدند: ارتباط مابین مجموعه‌های سیاسی و زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی آنها، باید همچون ارتباطی دو طرفه در نظر گرفته شود که در چارچوب آن، همانطور که سیاست جامعه را صورت‌بندی می‌کند، به همان سان جامعه نیز سیاست‌ها را شکل می‌دهد. پدیده سیاست، زمانی قابلیت تبیین دارد که با این دیدگاه، نهادگرایانه و چندوجهی به خوانش آن بپردازیم (مارش و اولسن، ۱۹۸۴). نهادگرایان جدید، حتی بیش از نحله نهادگرایی قدیمی، بر اهمیت هنجارها در صورت‌بندی امر سیاسی، تأکید داشتند به گونه‌ای که «نهاد» در نظر مارش و اولسن، الزاماً بر یک ساختار رسمی اتلاق نمی‌شود، بلکه بیش از آن، مجموعه‌ای از هنجارها، قواعد، ادراکات و شاید مهم‌تر از همه، یک مجموعه امور مألوف هستند (مارش و اولسن، ۱۹۸۹، ص ۲۱-۲۶).

از جمله مهم‌ترین انتقاداتی که بر آرای مارش و اولسن به طور خاص، و نهادگرایی جدید، به طور عام وارد آمده است، نادیده گرفتن نقش عاملیت انسانی در آنهاست (دوینگ، ۱۹۹۴، ص ۱۱۱). بنا بر دیدگاه منتقدان، نهادها در نهادگرایی جدید، آن‌چنان حجیم شده‌اند که محلی برای نفس کشیدن افراد، باقی نگذاشته‌اند. در این رهیافت، افراد انسانی کاملاً مقید نهادها شده‌اند و غالباً از خود، اختیاری ندارند. از آنجایی که نهادگرایی جدید، در تقابل با رفتارگرایی و انتخاب عقلانی، مبانی نظری خودش را صورت‌بندی کرده است، شاید بتوان کاهش چشمگیر نقش افراد در این رهیافت را برآمده از تقابل ماهوی آن، با فردگرایی روش‌شناختی دانست. از جمله مهم‌ترین شاخصه‌های نهادگرایی جدید، می‌توان به اهتمام این رهیافت در راستای همساز شدن با تحولات عرصه سیاست اشاره کرد. بطوری که پس از مطرح شدن مباحث جدید در این عرصه نهادگرایی قدیمی، که ناتوان از تبیین این مباحث بود، خود را به ابزارهای تحلیلی جدیدی مجهز ساخت و تلاش کرد تا هنجار و ارزش را دیگر بار در حوزه نهادگرایی بررسد. اما چنین رویکرد جدیدی، به بهای نادیده انگاشتن نقش فرد در شکل‌بخشی به نهادها تمام شد.

در اینجا، ابتدا مبانی رهیافت سیاسی فطرت‌گرا را معرفی، آنگاه پرسش‌های فراروی نهادگرایی قدیم و جدید را بررسی خواهیم کرد.

۲. مبانی رهیافت سیاسی فطرت‌گرا

واژه «فطرت» از ماده «فطر» به معنی نوع خاصی از آفرینش است؛ یعنی خلقت و آفرینشی بی سابقه، که از آن به ابداع، تعبیر می‌شود. در قرآن کریم به ماده «فطر» مکرراً اشاره شده است. اما لغت «فطرت» که از این ماده مشتق شده است و بر وزن فعلت می‌باشد، فقط در یک آیه آمده که در مورد انسان است (روم: ۳۰) و این که دین، فطرت‌الله است (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۱۱). لغت فطرت در اصطلاح قرآن و حدیث، به معنای خلقت اولیه انسان با ویژگی‌های خاص است که معرفت و گرایش به خداوند، یا دین را در خود داشته باشد. در این دیدگاه، خداجویی و خداشناسی، یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های خلقت اولیه انسان به شمار می‌رود. صدرالمآلهین، در توضیح فطری بودن این ویژگی، با به دست دادن تفسیری از آیه شریفه: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (لقمان: ۲۵)؛ و هر گاه از آنان سؤال کنی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ مسلماً می‌گویند: الله، بگو: الحمد لله (که خود شما معترفید)، ولی بیشتر آنان نمی‌دانند. چنین می‌نویسد:

وجود واجب تعالی، امری فطری است که نیاز به برهان ندارد؛ زیرا انسان به هنگام رویارویی با شرایط هولناک، به سائقه خلقت (فطرت) خود به خدا توکل کرده و به طور غریزی به مسبب‌الاسباب و آن که دشواری‌ها را آسان می‌سازد، روی می‌آورد. هر چند به این گرایش فطری و غریزی خود، توجه (علم به علم) نداشته باشد. از این رو، اکثر عرفا به حالتی که انسان، در لحظه‌های خطر مانند غرق شدن و سوختن، در خود احساس می‌کند بر اثبات وجود خدا استدلال می‌کنند و در کلام الهی نیز به این مطلب اشاره شده است (صدرالمآلهین، ۱۳۵۴، ص ۲۴-۲۳).

به نظر می‌رسد، اندیشه سیاسی موصوف به فطرت، خداگرا و خداجو است. همین خداگرایی است که به آن صبغه‌ای «متعالی» می‌دهد و به همین دلیل، می‌توان از آن تحت عنوان «سیاست متعالیه» نام برد. یکی از تمایزات اساسی میان سیاست متعالیه، که برگرفته از اندیشه سیاسی فطرت‌گرا است، با سایر اندیشه‌های سیاسی و از جمله، اندیشه سیاسی مورد نظر نهادگرایان، موضوعیت «عشق» و محبت در سیاست متعالیه است. سیاست مورد نظر نهادگرایان، قدیمی و یا جدید، مقید مطلق رابطه «فرد» و «نهاد» است. اینان هر چه هم تلاش کنند، در نهایت سرشت این رابطه و مواجهه، مکانیکی باقی خواهد ماند. اما صورت‌بندی امر سیاسی، در چارچوب سیاست متعالیه مأخوذ از نظام فطرت، مقید «عشق» میان خالق و مخلوق است. از این رو، اقدامات و کنش‌های فردی را نه استلزامات فردی و یا نهادی، بلکه استلزامات الهی، تعیین می‌بخشد. نهادگرایان، هر قدر هم تلاش کنند، اما نهادها همواره در مرحله آخر از «انسان»، بیگانه باقی می‌مانند و همچون هستی غیرخودی، در مقابل او قدر می‌افزایند، اما بنا بر استلزامات فطرت، انسان دارای وجودی خداجو است و این خداجویی در ذاتش مفضول شده است. این تفاوتی که در نگاه اول، شاید اهمیت خود را چندان بر ما نمایاند، منجر به واقعیتی می‌شود که بنا بر آن، «بیگانگی» در سیاست متعالیه، راهی نخواهد داشت. آیت‌الله شاه‌آبادی، یکی از بزرگترین نظریه‌پردازان فطرت در قرن اخیر، در تبیین «عشق» چنین آورده‌اند: «عشق از صفات حقیقیه ذات الاضافه است؛ یعنی متعلق و معشوق می‌خواهد. نظیر عقل و معقول و علم و معلوم؛ پس وجود عشق، بالفعل کشف از وجود معشوق کند قطعاً و لزوماً» (شاه‌آبادی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۰).

«بیگانگی» انسان، مادامی رخ می‌نماید که هستی‌ای غیر خودی، زمام زندگی او را در دست داشته باشد که این هستی غیر خودی، می‌تواند نهاد، سرمایه و یا هر چیز دیگری باشد. در سیاست متعالیه، انسان دارای وجودی الهی است. هستی او منفک از ذات خداوند نیست و دقیقاً از این رو، گردن نهادن به استلزامات الهی در این نوع خاص از سیاست، نمی‌تواند هیچ‌گونه نمودی از «بیگانگی» داشته باشد؛ چرا که مبنای چنین تمکین و انقیادی، عشق و الزام فطری است.

از دیگر نکات بارزی که می‌توان در مورد سیاست متعالیه گفت، این است که این سیاست، پویا و پیش‌رونده است و «تعالی»، دینامیسم این پویایی به شمار می‌رود. اندیشهٔ سیاسی متفکران نهادگرا، مبتنی بر «تکامل» است. اینان بر این باورند که رابطهٔ بین نهاد و انسان، در طول تاریخ، تکامل و پیشرفت کرده است. اگر آنها را با این سؤال که مرادشان از تکامل و پیشرفت چیست، مورد پرسش قرار دهیم، آنگاه احتمالاً به مواردی همچون پیشرفت خطی - مکانیکی، دموکراتیک‌تر شدن رابطه و مرفه شدن انسان، اشاره کنند. فارغ از صحت و سقم این ادعاها، که بسیار محل پرسش‌اند، «تکامل» مورد نظر آنها، کاملاً جنس مادی دارد. از این رو، «بیگانگی» انسان و غفلت از وجوه معنوی او، همان بخش متلائم با وجود الهی، عواقبی هستند که تکامل مذکور، در پی خواهند داشت. سیاست متعالیه، در مقابل «تکامل» به «استکمال» باور دارد که حرکتی کیفی و تحوی است. گو اینکه استکمال جزء شاخصه‌های فطری انسان، به شمار می‌رود. در این رابطه، *آیت‌الله شهید مطهری* بر این باورند:

اگر ما قائل به فطرت انسانی باشیم، یعنی معیارهای انسانیت را معیارهای ثابت که ریشه‌اش در فطرت انسانی است بدانیم نه تنها انسانیت، معنا و مفهوم پیدا می‌کند، تکامل انسانیت (استکمال) نیز معنا و مفهوم پیدا می‌کند (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۴۶۸).

بنابر چنین مختصاتی، خداجویی و عشق، شاخصه‌های اصلی اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا برای معماری سیاست متعالیه می‌باشند. پیش از پرداختن به این مسئله، که اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا در مقابل پرسش‌های اصلی نهادگرایی قدیم و جدید، چه پاسخی ارائه می‌دهد، باید به این نکتهٔ اساسی اشاره کرد که اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا، زیربخش فلسفهٔ فطرت به شمار می‌رود؛ به این معنا که اصول تبیینی و بنیان‌های نظری این اندیشه، ناشی از فلسفهٔ فطرت می‌باشند، اما نمی‌توان از فلسفهٔ فطرت، متوقع بود که همهٔ جزئیات امر متلون سیاسی را پوشش دهد. *آیت‌الله جوادی آملی*، در ذیل تمایزات میان «فلسفهٔ سیاسی» و «حکمت متعالیه» معتقدند:

فلسفه سیاسی در مقایسه با حکمت متعالیه، از علوم اعتباری و زیر مجموعهٔ آن جهان بینی است. ما با آن جهان بینی مطلق که حکمت نظری و فلسفه مطلق است، نمی‌توانیم مواد سیاسی را انتزاع کنیم؛ زیرا اولاً، فلسفه سیاسی فلسفه‌ای مضاف است و ثانیاً، خود سیاست، فرعی از فروع حکمت عملی است. از فلسفه مطلق، نه می‌توانیم فلسفه مضاف برداشت کنیم و نه آن مواد سیاسی را، هرگز نباید در باب سیاست و فلسفه سیاست که فلسفه‌ای مضاف است، از حکمت متعالیه پاسخ بگیریم. شما اگر نه جلد اسفار را به طور دقیق ورق بزنید، هرگز جوابی نخواهید یافت؛

چون مقیاس سنجش آن در حد سلسله جبال است، نه امور جزئی. خلاصه اینکه ما به دو دلیل نمی‌توانیم، برای تأمین خواسته‌هایمان به طور مستقیم به سراغ حکمت متعالیه برویم:

۱. حکمت متعالیه فلسفه‌ای مطلق و فلسفه سیاسی فلسفه‌ای مضاف است و هیچ فلسفه مطلقه، جز در ارائه مبانی، پاسخ‌گویی نیاز فلسفه‌های مضاف نیست.

۲. از میزان عمیق و وسیع حکمت متعالیه، نباید توقع داشت که مواد جزئی سیاست را تبیین کند، بلکه باید از این ذخیره اساسی، مبانی را استخراج کنیم. در آن صورت می‌توانیم، با آن مبانی، مواد سیاست و امثال آن را بفهمیم (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۴).

نتیجه اینکه به نظر می‌رسد، فلسفه فطرت، منظومه‌ای است که اندیشه سیاسی فطرت‌گرا تعین وجودی خود را از آن اخذ می‌کند. اما این تعین وجودی، بدین معنا نیست که اندیشه مذکور، متوقع باشد که پاسخ همه پرسش‌های جرئی خود را نیز از این منظومه، دریافت کند. با این رویکرد، به پژوهش در پاسخ‌های اندیشه سیاسی فطرت‌گرا، به پرسش‌های نهادگرایی قدیم و جدید می‌پردازیم:

پاسخ‌های اندیشه سیاسی فطرت‌گرا به پرسش‌های نهادگرایی

پیشتر پنج شاخصه اصلی نهادگرایی قدیمی را قانون‌گرایی، ساختارگرایی، کل‌گرایی، تاریخ‌گرایی و اعتقاد به تحلیل هنجاری معرفی کردیم. اینک وضعیت هر یک از این پنج شاخصه را در اندیشه سیاسی فطرت‌گرا بررسی می‌کنیم:

الف. اندیشه سیاسی فطرت‌گرا و قانون‌گرایی

ماهیت اندیشه سیاسی فطرت‌گرا، مبتنی بر «تعالی» و «استکمال» است. انسان‌ها نیز در این مدل از امر سیاسی، موجوداتی کمال‌گرا و در جست‌وجوی تعالی می‌باشند. نموده‌های این شیوه سیاست‌ورزی، باید در خدمت تسهیل امر «تعالی» باشند. مادامی که از تعالی انسان، سخن می‌گوییم، نمی‌توان آن را محدود به یک بخش خاص از زیست او دانست، بلکه انسان طالب تعالی، باید تمامی نموده‌های زیستی خود را در راستای استعلائی نفس خویشتن، بر استلزاماتی که از جانب خالق، تعیین شده‌اند، سامان ببخشد. از این‌رو، «قانون» در اندیشه سیاسی فطرت‌گرا جامع می‌باشد؛ یعنی تمامی نموده‌های زیستی انسان را پوشش می‌دهد. از جمله انتقاداتی که می‌توان بر قانون‌گرایی اندیشه نهادگرا وارد ساخت، این است که این قانون، با توجه به تلقی خاصی که از انسان دارد و او را مدنی بالطبع می‌داند، تنها به عرصه عمومی محدود مانده است. حتی اگر برای عرصه خصوصی انسان، برنامه‌ای داشته باشد، اما آن برنامه با توجه به سلیقه‌ای بودنش الزام‌آور نخواهد بود. قانون مورد نظر اندیشه سیاسی فطرت‌گرا، دارای تلازم اساسی با «اخلاق» است. در حالیکه این تلازم در سایر انواع رهیافت‌های اندیشه‌های سیاسی، از جمله نهادگرایی، وجود ندارد.

بنا بر گفته آیت‌الله جوادی آملی:

مشکلی که اکنون بشر با آن روبرو است این است که قوانین بشری، منقطع الطرفین هستند. یعنی قوانینی که در غرب عالم و یا در شرق عالم نیز مطرح است از دو طرف گسسته است. این قوانین تنها برای انسانی که به خیال آنها مدنی بالطبع است تنظیم یافته است؛ از این رو دربارهٔ منزل و محیط خانواده، قانونی وجود ندارد مگر به حسب سلیقه‌های شخصی؛ در باب مباحث اخلاق که احکام فردی را به همراه دارد قانونی نیست مگر به حسب سلیقه‌های شخصی؛ در نتیجه، بشر باید در محیط جامعه، قانون را رعایت کند اما در بحث اخلاق یا در محیط خانواده، آزاد است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۲).

ب. اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا، ساختارگرایی و کل‌گرایی

نهادگرایان ساختارگرا، کنش‌های فردی را متعین از ساختارهای خاصی می‌دانند که نسبت به انسان، حالت سروری دارند و به اصطلاح، انسان را از آنها گزیری نیست. نهادگرایان معتقد به کل‌گرایی نیز انسان را موجودیتی منحل در یک مجموعه پدیده‌های کلی می‌دانند و برای او اختیاری قائل نیستند. اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا در این دو مورد، باورمند به دیالکتیکی ظریف میان فرد و ساختار و جزء و کل می‌باشد. اگر ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، بر چگونگی کردار انسان‌ها تأثیری غیر قابل انکار دارند، در مقابل کردار انسانی نیز به نوعی در ایجاد آن ساختارها دخیل می‌باشد. صدرالمتألهین معتقد است:

به شواهد شرع و بصائر عقل، محقق و مبین شده است که مقصود همهٔ شرایع، رسانیدن خلق است به جوار باری تعالی و به سعادت لقای آن حضرت و ارتقای از حضيض نقص به ذرّوهٔ کمال و از هیود اجساد دنیه به شرف ارواح علیه (صدرالمتألهین، ۱۳۶۲، ص ۵۷۱).

با توجه به فراز مذکور، می‌توان گفت: تقرب به ذات باری تعالی و استعالی نفس، عنصر اصلی و منظومهٔ معنا بخش تمامی دلالت‌ها در اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا می‌باشد. بنا بر همین فراز نیز، انسان در ابتدا در «حضيض نقص» و «هیود اجساد دنیه» به سر می‌برد. از این رو، ناقص‌النفس است. اما در طی فرایند استکمال، می‌تواند به «ذرّوهٔ کمال» و «شرف ارواح علیه» برسد. استکمال نفس، فرایندی وجودی است و فرد باید از عمق وجودش آن را تجربه کند، در غیر این صورت و در حالتی که این فرایند از جانب منبعی بیرونی بر نفس فرد تحمیل شود، تعریف اصیل فرایند استعالی وجودی، با اختلال مواجه خواهد شد. با این حال، انسان مورد نظر اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا نمی‌تواند مقید تام ساختارهای بیرونی قرار گیرد و یا اینکه به صورت کامل در یک کل، منحل شود و اختیارش سلب گردد، بلکه مقتضی است در تعامل با «ساختار» و «کل» در طی یک رابطهٔ دیالکتیکی، با آنها استعالی وجودی‌اش را سامان بخشید تا ظرفیت‌های وجودی چنین انسانی در عینیت متبلور شود.

ج. اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا و تاریخ‌گرایی

عمدهٔ دلیل رجوع نهادگرایان به تاریخ، موقّق کردن گزاره‌های کنونی آنها در رابطه با پدیده‌های سیاسی است؛ به این معنا که «تاریخ» برای آنها به صورت بلاواسطه، هیچ اهمیتی ندارد. تنها از معبر مصداق‌مند کردن گزاره‌هایشان، جایگاه پیدا می‌کند. در اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا تاریخ، اهمیتی آموزشی و تذکارگونه دارد. در این اندیشه، انسان‌ها با

گوش سپردن به آوای تاریخ، می‌تواند «خود» را به یاد بیاورند. به همین دلیل نیز تاریخ، در اینجا اهمیتی بلاواسطه دارد. اما در افق اندیشه سیاسی فطرت‌گرا، این بیان امام علی علیه السلام در رابطه با تاریخ و ماهیت آموزشی و تذکار گونه آن در این تبیین محل تأمل است:

از آنچه بر گذشتگان شما رفت عبرت گیرید که چگونه، بندیدند اعضای بدنشان از هم گسست، چشم و گوششان نابود شد، شرف و شکوهشان از خاطرها محو گردید و همه ناز و نعمت‌ها و رفاه‌ها و خوشی‌ها پایان گرفت که نزدیکی فرزندان به دوری و از دست دادنشان و همدمی همسران به جدایی تبدیل شد، دیگر نه به هم می‌نازند و نه فرزندان می‌آورند و نه یکدیگر را دیدار می‌کنند و نه در کنار هم زندگی می‌کنند. پس ای بندگان خدا! بپرهیزید! بپرهیز کسی که به نفس خود چیره و بر شهوت خود پیروز و با عقل خود، به درستی می‌نگرد؛ زیرا که حقیقت آشکار، پرچم برافراشته، جاده هموار و راه، روشن و راست است» (نهج‌البلاغه، خ ۱۶۰).

د. اندیشه سیاسی فطرت‌گرا و اعتقاد به تحلیل هنجاری

اعتقاد رهیافت نهادگرایی به تحلیل هنجاری، بیش از آنکه اصیل و ماهوی باشد، صوری است. در حالیکه اندیشه سیاسی فطرت‌گرا، به مقتضای قوای فطری انسان، که از همان آغاز خلقتش در سرشت او مفسور شده‌اند، قائل به تبیین ارزشی در قبال تمامی پدیده‌های عالم است. در این اندیشه، «واقعیت» و «ارزش» را نمی‌توان از یکدیگر منتزع دانست و افعال انسانی نیز بدون ارجاع آنها به یک مبنای ارزشی و هنجاری، فاقد موضوعیت خواهند بود. علامه طباطبائی، یکی از برجسته‌ترین متفکران حوزه فطرت، در رابطه با هنجارمند بودن افعال انسانی، بر این باورند:

خوبی و بدی که در یک خاصه طبیعی (مثل بو و مزه) است، ملائمت و موافقت یا عدم ملائمت و موافقت وی با قوه مدرکه می‌باشد و چون هر فعل اختیاری ما با استعمال نسبت و وجوب انجام می‌گیرد، پس ما هر فعلی را که انجام می‌دهیم به اعتقاد این که به مقتضای قوه فعاله است انجام می‌دهیم؛ یعنی فعل خود را پیوسته ملایم و سازگار با قوه فعاله می‌دانیم و همچنین ترک را ناسازگار می‌دانیم؛ در مورد فعل، فعل را خوب می‌دانیم و در مورد ترک، فعل را بد می‌دانیم. از این بیان نتیجه گرفته می‌شود خوب و بد و حسن و قبح در افعال، دو صفت اعتباری می‌باشند که در هر فعل صادر و کار انجام گرفته اعم از فعل انفرادی و اجتماعی معتبرند (مطهری، ۱۳۶۴، ص ۴۳۳).

ردپای اخلاق را می‌توان در همه تبیین‌های اندیشه سیاسی فطرت‌گرا یافت. اگر که تحلیل هنجاری در رهیافت نهادگرایی، صرفاً تأثیری صوری دارد، اما اعتقاد به هنجار و ارزش، ماهیت امر سیاسی در اندیشه سیاسی فطرت‌گرا را تشکیل می‌دهد. گویا مابین اخلاق و سیاست در این اندیشه، نه تنها هیچ میانیتی وجود ندارد، بلکه این دو عرصه، مساوقند. سیاست متعالیه (اندیشه سیاسی فطرت‌گرا) «سیاستی است که کاملاً مبتنی بر شریعت و توحید می‌باشد و به دنبال سعادت حقیقی انسان است. مانند سیاست پیامبر گرامی اسلام. روشن است که چنین سیاستی، با اخلاق متعالیه، که همان اخلاق الهی و تخلّق به اخلاق الله است، تعامل [تناسب] دارد (الیاسی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۷).

اندیشه سیاسی فطرت‌گرا، نه تنها پرسش‌های مرتبط با رهیافت نهادگرایی را پوشش می‌دهد، بلکه پاسخ‌های ناقص نهادگرایی را نیز تکمیل می‌کند و با این مختصات می‌توان مدعی شد که اندیشه سیاسی فطرت‌گرا، به لحاظ

درجه و امتیاز تبیینی، نه تنها در مرتب‌های پایین‌تر از نهادگرایی قرار نمی‌گیرد، بلکه از رهیافت مذکور، متکامل‌تر است و می‌توان آن را شیوهٔ منحصربه‌فرد صورتبندی امر سیاسی در اندیشهٔ اسلامی دانست.

نتیجه‌گیری

رهیافت نهادگرایی که از جملهٔ دیرپاترین رهیافت‌ها در عرصهٔ اندیشهٔ سیاسی است، بنا بر منطق درونی خودش و همچنین متأثر از رخداد‌های بیرونی، مبادرت به صورتبندی امر سیاسی می‌کند. کل‌گرایی، ساختارگرایی، تاریخ‌گرایی، قانون‌گرایی و اعتقاد به تحلیل هنجاری را می‌توان شاخصه‌های منطق درونی این رهیافت به‌شمار آورد که ضمناً وجوه مشخصهٔ نهادگرایی قدیمی نیز به‌شمار می‌روند. به‌مرور زمان، و با شایع شدن فردگرایی روش‌شناختی و روش‌های برگرفته از علوم طبیعی، در عرصهٔ اندیشهٔ سیاسی، انتقادات عمده‌ای متوجه رهیافت نهادگرایی شد. نهادگرایی در مواجهه با این رویداد‌های بیرونی، اقدام به تسلیح مجدد خود و مقابله با آنها کرد. در همین راستا، نهادگرایی جدید را می‌توان واکنشی در مقابل رفتارگرایی و نظریهٔ انتخاب عقلانی دانست. نهادگرایی قدیم و یا جدید، رسالت خود را تبیین چگونگی مواجهات «فرد» و «نهاد» تعیین کرده است، اما از آنجایی که مبنای نظری این تبیین، وجه متعالی نفس انسانی را مورد توجه قرار نداده، در سطح تحلیل مکانیکی و غیردیالکتیکی رابطهٔ «فرد» و «نهاد» باقی مانده است و «نهاد» را همچون هستی‌ای غیرخودی، در مقابل «فرد» علم کرده و موجب بیگانگی انسان شده است. انسان مادامی که در می‌یابد که هستی و زیستش، متعین از هستی‌ای است که هیچ خویشی‌ای با هستی اولیهٔ او ندارد، بیگانه می‌شود. اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا، امر سیاسی را بنا بر استلزامات اسلامی، صورتبندی می‌کند. و از آنجایی که خداجویی، جزء لاینفک این استلزامات، به‌شمار می‌رود، می‌توان گفت: بیگانگی انسان در اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا مرتفع می‌گردد؛ چرا که خداوند را برای انسان می‌توان به‌منزلهٔ هستی‌ای خودی دانست که «انسان» با طی مراتب وجودی، می‌توان به‌لقای آن نائل شود. در این مقاله، ضمن اقدام به مقایسهٔ تطبیقی میان رهیافت نهادگرایی و اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا، خطاهای نظری و تبیینی نهادگرایی بیان گردید. افزون بر این پرسش‌هایی که نهادگرایی خود را مسئول پاسخ‌بدانها می‌دانست، بر اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا عرضه شدند. در خلال این تفحص، مشخص گردید که اندیشهٔ سیاسی فطرت‌گرا نه تنها خطاهای نظری و خلل‌های مفهومی نهادگرایی را پوشش می‌دهد بلکه رهیافتی است که با روح فلسفهٔ اسلامی سازگار می‌باشد و از قدرت تبیینی بسیاری نیز برخوردار است.

محور اصلی رهیافت‌های نهادگرایی قدیم و جدید، به‌عنوان دو الگوی متمایز تبیین سیاست، بررسی رابطهٔ میان فرد و نهاد و اثرگذاری این دو بر یکدیگر می‌باشد. اما در هر دوی آنها، در نهایت فرد کمترین نقشی در شکل‌گیری و روند عملکرد نهادها نخواهد داشت. در حالیکه رهیافت فطرت‌گرا، فرد را در حوزهٔ سیاست، به‌جایگاه مناسب و سزاوار می‌رساند. انسان مورد نظر رهیافت فطرت‌گرا خلیفه‌الله است. از این‌رو، نمی‌توان جایگاه او را به‌لحاظ وجودشناختی، در ذیل نهادها دانست.

- نهج البلاغه، سیدرضی، محمدبن حسین (گردآورنده)، ۱۳۸۴، ترجمه محمد دشتی، تهران، ابرار.
- باتامور، تی بی، ۱۳۵۷، *جامعه‌شناسی، ترجمه سید حسن منصور و سید حسن حسینی*، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، «دیدار جمعی از پژوهشگران سیاسی با آیت‌الله آملی در ۱۶ خرداد ۱۳۸۶»، *بگاہ حوزه*، ش ۲۱۶.
- _____، ۱۳۸۷، «سیاست متعالیه، سیاستی جامع، مصاحبه نجف لکزایی و محسن غرویوان با آیت‌الله جوادی آملی، *علوم سیاسی*، ش ۴۳، ص ۲۲۷-۲۵۰.
- شاه‌آبادی، محمدعلی، ۱۳۸۰، *تئذرات المعارف*، تهران، بنیاد علوم معارف اسلامی.
- صدرالمتألهین، محمدبن ابراهیم، ۱۳۷۸، *المظاهر الالهیه فی أسرار علوم الکمالیه*، به کوشش محمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____، ۱۳۶۲، *مبداء و معاد*، ترجمه احمدبن محمد الحسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۱، *فطرت*، تهران، انجمن اسلامی دانشجویان.
- _____، ۱۳۶۴، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۰، *مجموعه آثار*، تهران، اسراء.
- الیاسی، محمدقاسم، ۱۳۸۸، رابطه اخلاق و سیاست از دیدگاه حکمت متعالیه، *علوم سیاسی*، ش ۴۶، ص ۱۴۴-۱۲۱.
- Almond, G. Abraham; Coleman, James S, 1960, *The Politic of Developing Areas*, Princeton University Press
- Apter, David E, 1991, "Institutionalism Reconsidered", *International Social Science Journal*, N.129, p. 453-481.
- Aristotle, 1984, *Nicomachean Ethics*, Trans, Hippocrates G., Apostle, The Peripatetic Press
- Aristotle, 1996, *The Politics and the Constitution of Athens*, edited by S. Everson, Cambridge University Press
- Bathes, Robert H, 1988, "Contra Contractarianism: Some Reflections on the New Institutionalism", *Politics and Society*, Vol.16, p. 387-401.
- Broderick, Albert, 1970, *The French Institutionalists: Maurice Hauriou*, Georges Renard, Joseph T. Delos, Harvard University Press
- Dogan, Mattei; Plassey, Dominique, 1990, *How to Compare Nations: Strategies in Comprative Politics*, Chatham House Publications
- Dowding, Keith, 1994, "The Compatability of Behaviouralism, Rational Choice and New Institutionalism", *Journal of Theoretical Politics*, No.6, p. 105-117.
- Fontana, Biancamaria, 1994, *The Invention of the Modern Republic*, Cambridge University Press
- Freidrich, Carl J, 1950, *Constitutional Government and Democracy: Theory and Practice in Europe and America*, Ginn Press
- Granovetter, Mark, 1992, "Economic Institutions as Social Construction: A Framework for Analysis", *Acta Sociologica*, Vol. 35, No. 1, pp: 3-11
- Hooker, Richard, 1965, *Of the Laws of the Ecclestical Polity*, J. M. Dent Publishing
- Krishna, Sankaran, 2009, *Globalization and Postclonialism: Hegemony and Resistance in the Twenty-first Century*, Rowman and Littlefield Publishers
- March, James G.; Olsen, Johan P., 1984, "The New Institutionalism: Organizational

- Factor in Political Life", *American Political Science Review*, N.78, p.738-749.
- March, James G; Olsen, Johan P, 1989, *Rediscovering Institutions*, Free Press
- Rohr, John A, 1995, *Funding Republics in France and America: A Study of Constitutional Governance*, University of Kansa Press
- Storing, Herbert J, 1962, *Essays on the Scientific Study of Politics*, Reinhart and Winston Publication